

زن ایرانی به روایت بوف کور صادق هدایت*

فاضل عباس زاده^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد پارس آباد مغان - ایران

ناصرعباس زاده^۲

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی - واحد پارس آباد مغان - ایران

چکیده

ادبیات هر ملت، در هر دوره، به مقتضای مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و دینی شکل می‌گیرد. اما چگونگی انعکاس وقایع بستگی به دیدگاه نویسنده و جایگاه اجتماعی، و محیط زندگی او دارد. قبل از مشروطه زنان خلق شده در اکثر آثار ادبی به شدت منفعل، محدود، مقلد و سطحی‌نگر است. در عصر مشروطه نیز با آنکه دایره اختیارات زنان افزایش یافته بازهم ادبیات ما مذکر است و زنان در حاشیه‌اند و نقش‌های فرعی دارند. با توجه به اهمیت نقش و جایگاه زنان در جامعه امروز، در این مقاله جایگاه و خصیصه‌های مثبت و منفی زن را در آینه بوف کور صادق هدایت بررسی کرده به این نتیجه رسیده‌ایم که؛ چهره زن در روایت بوف کور مخدوش است. هر دو زن (اثیری و لکاته) صامتند. جز این که زن لکاته تنها یک بار سخن می‌گوید و زن اثیری کاملاً ساکت است. راوی در ذهن خود عاشق زنی است که تن به تقدیر بسپارد و اعتراضی نکند و کاملاً مقهور قدرت مرد باشد، شاید پرداختن به عشق با برداشتی فرویدی از دید شخصیتی روان‌پزشک و ناتوان از برقراری رابطه‌ی طبیعی با زنان، سبب می‌شود که هدایت نتواند چهره کاملی از زن ایرانی زن محصور در حجاب جامعه و سنت تمثیل‌گونه ترسیم کند.

کلید واژه‌ها: زن، بوف کور، صادق هدایت، رمان، روایت

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۲/۱۷

۱. پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: fazil.abbaszade@gmail.com

مقدمه

در یک نگرش کلی به آثار هدایت، شخصیت زنان مخصوصاً آنان که به عنوان عنصری اجتماعی مطرح می‌شوند موجوداتی در نهایت پستی و حقارت و آلودگی هستند و در پایین‌ترین طبقات اجتماعی جای دارند و آنان که این گونه تصویر نمی‌شوند در روایت هویتی دیگر گون دارند و فاقد عنصری اجتماعی‌اند، تصویر زنان تقریباً در بیشتر آثار نویسندگان مرد تصویری ناقص و غیرواقعی بوده است. هدایت نیز از این قاعده مستثنا نیست، او هم هیچ‌گاه زن را با جامعیت مطرح نکرده است. یعنی، زنان در بوف کور تقریباً موجودیت اجتماعی ندارند و آن‌گاه که در عرصه اجتماع ظاهر می‌شوند نقشی حقیر و جایگاهی پست (لکاتگی) دارند، هدایت عموماً زنان را به صورتی دوگانه می‌بیند این مسأله مخصوصاً در بوف کور، به خوبی نمایان است.

«بوف کور هدایت انعکاس تمثیل گونه روح آشفته و سرگردان خود هدایت است. آشفستگی و دوگانگی و تضادی که در کل اثر دیده می‌شود به زن تصویری کاملاً دوگانه و متضاد می‌دهد. «زن اثیری»، «زن لکاته». (عادل زاده، ۱۳۹۰: ۸۹) «بوف کور خود هدایت است یا همان خود او» (بهار، ۱۳۸۲: ۲۳۲) زنان در روایت بوف کور هدایت یا دارای خصائلی کاملاً نیک و اثیری و فرشتگی‌اند که لزوماً خموش و ساکت‌اند و یا لکاتکان و روسپیان و فاحشگان زشت سیرت‌اند که در فرایند انکشاف داستان مؤثر واقع می‌شوند.

مروری بر زندگی

و آثار هدایت: (۱۲۸۱ - ۱۳۳۰) «صادق هدایت بیست و هشتم بهمن ماه ۱۲۸۱ در تهران متولد شد. پدر پدربزرگش رضا قلی خان هدایت، از رجال دوره ناصری، شاعر و صاحب معروف‌ترین تذکره‌ی عمومی فارسی «مجمع الفصحا» و «مجمع التواریخ» و «روضه الصفای» و ... است. پدر بزرگش جعفر قلی خان نیرالملک رئیس معارف استان فارس، حاکم مراغه، رئیس شرکت شیلات، مدیر کل اسناد و املاک و رئیس الوزرا بود. مادرش زیورالملوک دختر مخبرالسلطنه و نوه‌ی عموی اعتضاد الملک بود. هدایت دو برادر و سه خواهر بزرگ‌تر از خود داشت. تحصیلات صادق هدایت در تهران بود، دارالفنون و مدرسه سن لویی تهران، در سال

۱۳۰۵ در شمار دانشجویان با کمک دولت به بلژیک رفت و چندین رشته عوض کرد و در پاریس اقامت نمود. در این سال مقاله «جادوگری در ایران» را در مجله‌ای فرانسوی به چاپ رساند. در سال ۱۳۰۶ کتاب «فوائد گیاه خواری» را چاپ کرد.

او قبل از رفتن به اروپا در سال ۱۳۰۳ این کتاب را با عنوان «انسان و حیوان» به چاپ رسانده بود. در سال ۱۳۰۷ در رودخانه مارن فرانسه اقدام به خودکشی کرد، اما ماهیگیری و رانجات داد. در همین سال داستان کوتاه «مادلن» و نمایشنامه تاریخی «پروین دختر ساسان» و در سال ۱۳۰۸ داستان معروف «زنده به گور» را نوشت. در سال ۱۳۰۹ به ایران بازگشت و به استخدام بانک ملی در آمد.

در همین سال نخستین مجموعه داستان‌های کوتاهش - زنده به گور - را چاپ کرد. در سال ۱۳۱۰ داستان «سایه مغول» را در مجموعه‌ای به نام «انیران» به چاپ رساند. در سال ۱۳۱۱ از بانک ملی استعفا کرد و در اداره‌ی کل تجارت مشغول به کار شد، او داستان «شب‌های ورامین» مجموعه «سه قطره خون» سفرنامه «اصفهان نصف جهان» و داستان‌های کوتاه «گرداب» و «دون ژوان کرج»، «مردی که نفسش را کشت»، «صورتک‌ها»، «چنگال» و «لاله» را در این سال منتشر کرد. در سال ۱۳۱۲ مجموعه «سایه روشن» و نمایشنامه تاریخی «مازیار» و داستان علویه خانم و مجموعه‌ای از فرهنگ عامه به نام «نیرنگستان» را به چاپ رساند. در سال ۱۳۱۳ از اداره کل تجارت استعفا کرد و به استخدام وزارت امور خارجه درآمد که یک سال بعد از این کار نیز استعفا کرد. در سال ۱۳۱۵ با دوست خود «شین پرتو» به هندوستان سفر کرد و در آنجا به آموختن زبان پهلوی پرداخت. در هندوستان کتاب «بوف کور» را به صورت پلی کپی چاپ کرد. در سال ۱۳۱۶ از هندوستان به ایران بازگشت و در بانک ملی مشغول به کار شد. در سال ۱۳۲۴ به تاشکند سفر کرد و در همان سال داستان معروف «حاجی آقا» را به چاپ رساند. در سال ۱۳۲۶ ارمان «توپ مرواری» را که از آخرین کارهای اوست منتشر کرد. و سرانجام در سال ۱۳۳۰ در پاریس در آپارتمانش با گاز خود کشی کرد و او را در قبرستان پرلاشز فرانسه دفن کردند. (دهباشی، ۱۳۸۰: برداشت آزاد)

معرفی رمان بوف کور

«رمان «بوف کور» اثر معروف صادق هدایت مهم‌ترین رمان مشهور ادبیات فارسی است که جویبار ادبیات داستانی ایران را به نهر ادبیات داستانی جهان پیوند داده است. در مورد روایت این رمان چه در ایران و چه در خارج از ایران تحلیل‌های زیادی به عمل آمده است. از نویسندگان مشهوری که در مورد این رمان تحلیل عالمانه و جامعی به دست داده‌اند عبارتند از: روزبه لسکو نویسنده فرانسوی، کمیسا روف نویسنده روسی، حبیب الرحمان نویسنده پاکستانی، نوشابه علیزاده نویسنده آذربایجانی، محمد علی جمالزاده، جلال آل احمد، یحیی آرین‌پور، ناصر کاتوزیان، بهرام مقدادی، صادق همایونی، محمود کتیرایی، سیروس شمیسا، جلال ستاری و چندین نویسنده دیگر که اگر لیست آنها را بیاوریم سر به چند صفحه می‌زند. قهرمان داستان مردی است منزوی ایرانی که از انسان‌های محیط اطراف خود بریده و حالا دارد با سایه‌اش حرف می‌زند». (رحمانی خیای، ۱۳۸۲: ۳۷۴)

از لحاظ محتوایی روایت «بوف کور» مبتنی بر سه مسأله تکرار و تضاد و وحدت است. وحدت هدف آرمانی نویسنده است که نوشته نشده است اما به وسیله خواننده فهمیده می‌شود. اما تضاد را هم در توصیف زن اثری و لکاته می‌بینیم و هم در مقایسه آن دو». (شمیسا، ۱۳۷۱: ۸۴)

و «مفردی است برای حرمان‌ها، و آزردها، آه واسف‌ها و آرزوهای نویسنده ... انتقام آدم میرای زودگذر است از این زندگی، از این محیط. فریاد انتقام است. فریاد انتقامی که فقط در درون برمی‌خیزد و هیاهو به پا می‌کند که فقط زیر طاق ذهن می‌پیچد و چون شلاق بر روی گرده خاطرات فرو می‌آید. «بوف کور» تجسم تمام کینه‌هایی است که یک فرد ناتوان نسبت به تواناها دارد. کینه‌ای که از سر محکومیتی بر می‌خیزد». (بهار، ۱۳۸۲: ۲۳۲)

خلاصه رمان بوف کور

رمان از روایت دو قصه‌ی مجزا ترکیب شده است، یکی قصه‌ی راوی و زن اثری و دیگری قصه‌ی راوی و لکاته که در واقع همسر راوی است.

قصه اول در عصر حیات نویسنده یعنی حدود سال ۱۳۰۰ در تهران اتفاق می‌افتد، پیش از

زمان رضا شاه که هنوز دور شهر خندق بوده است. راوی در بیرون شهر زندگی می‌کند و کارش نقاشی روی قلمدان است. روزی عموی او که تا به حال او را ندیده بوده است، از هند می‌رسد، راوی به پستوی خانه می‌رود تا جامی را برای پذیرایی از عمویش بیاورد؛ اما ناگهان از سوراخ هوا خوری رف صحنه‌ای می‌بیند که در آن دختری جوان و زیبا به پیرمردی قوزی که زیر درخت سرو نشسته است، گل نیلوفر کبود تعارف می‌کند. راوی دیوانه وار عاشق دختر اثری می‌شود، اما بعدها دیگر این صحنه را نمی‌بیند و حتی از منفذ هم خبری نیست، راوی، سه ماه یا دوماه و چهار روز به دنبال دختر اثری می‌گردد، بدون آن که نشانی از او بیابد، اما یک شب وقتی به خانه برمی‌گردد با هیكلی سیاهپوش مواجه می‌شود که روی سکوی خانه نشسته است.

زن یک راست به اتاق خواب راوی می‌رود و روی تخت دراز می‌کشد و چشم‌هایش آهسته به هم می‌رود. راوی پیاله‌ای سکرآور را در دهان دختر می‌ریزد اما بزودی در می‌یابد که دختر مرده است. با صدای خروس، راوی تصمیم می‌گیرد دختر را دفن و جسدش را پنهان کند، چون نمی‌خواهد هیچ کس از مردمان معمولی چشمش به مرده بیفتد؛ پس جسد را با کاردی تکه تکه می‌کند و در چمدان می‌گذارد. در بیرون خانه پیرمرد قوزی را می‌بیند که زیر درخت سرو نشسته است. پیرمرد که کالسکه نعش کش دارد او را با خود می‌برد، راوی چمدان را روی سینه اش می‌گذارد، و آن را نزدیک شاه عبدالعظیم دفن می‌کند، هنگام دفن چمدان، پیرمرد قوزی کوزه یا گلدان عتیقه‌ای ساخت شهر ری قدیم می‌یابد و با خود می‌برد. راوی چمدان یا تابوت را به خاک می‌سپارد و در میان مه و باران سرگردان می‌شود. تا این که دوباره به پیرمرد قوزی برمی‌خورد و پیرمرد گلدان را به او می‌دهد. سوار کالسکه می‌شود و این بار گلدان را روی سینه‌اش می‌گذارد. زمانی که به خانه می‌رسد، صورت زنی را با چشمانی سیاه و درشت روی گلدان می‌بیند. تصویری که خودش از چشمان زن اثری کشیده است، مقایسه می‌کند و می‌بیند که دو نقاشی تفاوتی با یکدیگر ندارند.

نقاشی خود را پهلوی کوزه می‌گذارد و شروع به کشیدن تریاک می‌کند، کم کم به حالتی نیمه اغماء فرو می‌رود و حس می‌کند وارد زمانی دیگر شده است. از اینجا بخش دوم رمان آغاز می‌شود.

۸۸ فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - تابستان ۱۳۹۴، (ش. پ: ۲۴)
قصه دوم رمان در حدود هزار سال پیش و در شهر ری قدیم اتفاق می‌افتد. راوی زن دارد و او را لکاته می‌نامد. او هرگز پدر و مادرش را ندیده، اما حکایت آنان را از دایه یا ننه جون شنیده است.

پدر و عمویش دوقلوهای مشابه بوده‌اند و در جوانی برای تجارت به هند رفته‌اند. در آنجا پدرش عاشق باکره معبد لینگم می‌شود، وقتی دختر رقاصه از او آبستن می‌شود، او را از معبد اخراج می‌کنند.

راوی تازه از مادر متولد شده بود که عمویش از راه می‌رسد، عاشق مادرش می‌شود و او را گول می‌زند، داستان لو می‌رود و قرار می‌شود که پدر و عمو در گودال مارناگ بروند و هرکس زنده بیرون آمد، مادرش به او تعلق یابد؛ پس از آن که آن دو به گودال می‌روند فریادی دیوانه وار شنیده می‌شود و یکی از آنان با موهای سفید، قوز کرده از گودال خارج می‌شود، اما معلوم نیست کدام یک. به هر حال راوی را عمه‌اش یعنی مادر زنش که اکنون مرده، بزرگ می‌کند. زن راوی، هم دختر عمه‌ی اوست و هم خواهر شیریش، چون ننه جون دایه هر دوی آنها بوده است. لکاته که همسر راوی است، از همان شب اول حاضر به تمکین نمی‌شود در عوض فاسق‌های جفت و تاق می‌گیرد. خود راوی خیلی از این فاسق‌ها را برای زنش غر می‌زند به امید آنکه رمز دلربایی را از آنها بیاموزد. راوی سخت ناخوش می‌شود دایه‌اش از او پرستاری می‌کند. در اواخر قصه می‌فهمیم پیر مرد خنزر پنزری هم که پیر مردی قوزی است و بساط خرت و پرت دارد، با لکاته رابطه دارد.

«شبی راوی خود را به صورت پیرمرد خنزر پنزری در می‌آورد و نزد زنش می‌رود و او را با گزلیکی می‌کشد و بعد می‌بیند که به صورت پیرمرد خنزر پنزری درآمده است.» (میر صادقی، ۱۳۷۹: ۱۶)

اوصاف و مؤلفه‌های اصلی زن در «بوف کور»:

مهم‌ترین مؤلفه‌ای که از زن در بوف کور ترسیم شده است، صامت بودن است. زنان مثبت داستان یعنی زن اثری و عمه به کل ساکتند. تنها لکاته یک بار حرف می‌زند و دایه با راوی سخن می‌گوید. شاید این ویژگی یعنی صامت بودن بازتاب زن در جامعه آن روز باشد. زن

اثیری، زن ایده آل راوی، هیچ سخن نمی‌گوید، او اراده و نظری از خود ندارد و حتی زمانی که پیش راوی می‌رود، بی اختیار است:

«آیا ناخوش بود، راهش را گم کرده بود؟ او بدون اراده مانند یک نفر خواب گرد آمده بود ... بدون یک کلمه حرف وارد اتاق من شده بود ...» (هدایت، ۱۳۴۸: ۲۸ و ۲۹)

مؤلفه دیگر، افسردگی و عدم حضور و ناپدید بودن زن است. راوی تنها دوبار به طور اتفاقی زن اثیری را دیده است. و مدت‌ها در جستجوی او بوده تا زمانی که خود زن به منزل راوی رفته است. این مسئله نیز می‌تواند بیانگر عدم حضور زنان در جامعه باشد. زن اثیری کاملاً از راوی دور است، راوی به صراحت می‌گوید که از قلب او خبر ندارد و هیچ رابطه‌ای بین او و زن اثیری نیست. راوی حتی جرأت نمی‌کند، کلمه‌ای با زن حرف بزند، فاصله‌ای عمیق بین آن دو وجود دارد: «ناگهان حس کردم که من به هیچ وجه از مکنونات قلب او خبر نداشتم و هیچ رابطه‌ای بین ما وجود ندارد ...» (هدایت، ۱۳۴۸: ۳۲)

عدم حضور زن در اجتماع، می‌تواند جامعه‌ای را بنمایاند که زنان و مردان روابط صحیحی با یکدیگر ندارند و زنان این جامعه از مردان جدا شده‌اند و مقهور و مغلوب مردان هستند.

لکاته زن پست و منفی داستان دقیقاً خصوصیتی برعکس زن اثیری دارد. او با افراد متعددی رابطه دارد یعنی تا حدودی در جامعه حضور دارد سرکش است و مانند زن اثیری تسلیم نیست. او شور و حرارت زیادی برای زندگی دارد که از نظر راوی صفتی نکوهیده است. لکاته زن منفعلی نیست و خود تصمیم می‌گیرد که راوی را نپذیرد، او در ازدواج نیز پیش قدم بوده است: «اگر او را گرفتم برای این بود که اول او به طرف من آمد.» (هدایت، ۱۳۴۸: ۵۱) و این نیز صفتی خلاف هنجار جامعه و از نظر راوی نا بخشودنی است.

بوگام داسی مادر راوی نیز به نوعی در زندگی خود تصمیم گیرنده و دخیل بوده است او به دنبال امیال و هوس‌های خود بوده است، زنی صامت و منفعل نیست شغل او نیز حکایت از سرکشی و پرتحرکی‌اش دارد. او زمانی که باید بین پدر و عموی راوی یکی را انتخاب کند، انتخاب را به سرنوشت می‌سپارد، در حالی که طبیعی‌تر آن است که پدر فرزند در انتخاب شدن توسط زن اولویت داشته باشد. بنابراین بوگام داسی، غریزه مادری نداشته و اهمیتی به فرزندش نمی‌داده است. شخصیت مثبت دیگر داستان عمه‌ی راوی است، این شخصیت نیز مانند زن

۹۰ فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر - تابستان ۱۳۹۴، (ش. پ: ۲۴) اثری تنها وصف می‌شود، بدون آن که عملی را از او مشاهده کنیم، و جالب این جاست که وصفی از زنده‌ی او در کتاب نیست و تنها به صورت مرده وصف شده است.

در مجموع زنان رمان بوف کور محو و ناپدیدند، آنان حتی اسم هم ندارند و فقط با القاب خوانده می‌شوند و بی نام و نشان بودن آنان شاید از ویژگی‌های اجتماعی زنان در دوران زندگی نویسنده باشد.

خصیصه‌های مثبت و منفی زن در بوف کور

زنان بوف کور به دو دسته نیک و بد و یا بهتر بگوییم به سه دسته نیک و بد و خنثی تقسیم می‌شوند. ابتدا نیک‌ترین زن که زن اثری است و بعد بدترین زن که لکاته است سپس عمه، دایه و مادر در میان این دو زن قرار می‌گیرند. زن اثری - ایده آل راوی - که مظهر خوبی است تعریف روشنی ندارد، او مه آلود و دور از دسترس است، راوی تنها ظاهر او را وصف می‌کند و از صفاتش «سستی و موقتی بودن» (هدایت، ۱۳۴۸: ۱۳) را نیز می‌ستاید. او متعلق به دنیای مادی نیست و راوی به وضوح می‌گوید که: «اسم او را نباید آلوده به چیزهایی زمینی بکنم...» (هدایت، ۱۳۴۸: ۱۹)

شادی او غم‌انگیز است و از مردمان معمولی نیست انسانی است ماورای زنان دیگر راوی حتی نمی‌خواهد او را لمس کند او موجودی ماورایی و سرچشمه‌ی تعجب و الهام راوی است زیستن بدون او مشکل است زن ایده آل نویسنده در واقع وجود خارجی ندارد و ساخته و پرداخته‌ی ذهن اوست. «تضاد بین نقص و کمال در زن در بوف کور بارز و آشکار است لکاته و زن اثری هر دو نمادی از زن واقعی و ناکامل‌اند. از نظر راوی داستان زن یا فرشته و یا فاحشه است. و درست به همین دلیل است که راوی داستان به هیچ یک از این دو دست نمی‌یابد: فرشته انسان نیست و فاحشه نیز خواهان عشق افلاطونی راوی داستان نمی‌باشد.» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۲۹)

زمانی که زن اثری خود را تسلیم راوی کرده، مرده است. یعنی راوی بر زنده او دست نمی‌یابد، بنابراین مثبت‌ترین خصیصه زن اثری پاکدامنی اوست، هیچ وجود مادی بر او غلبه نمی‌کند. پس از آن، خصوصیت دیگر این زن صامت بودن، تسلیم بودن و عدم اعتراض است.

راوی به روح زن اهمیت می‌دهد و بر این مسأله تأکید دارد.

«روح چشم‌هایش را روی کاغذ داشتم و دیگر تنش به درد من نمی‌خورد، این تنی که محکوم به نیستی و طعمه کرم‌ها و موش‌های زیر زمین بود...» (هدایت، ۱۳۴۸: ۴۶)

راوی که اهمیتی به تن نمی‌دهد، زن اثری را تکه تکه می‌کند و به خاک می‌سپارد تا کس دیگری بر او دست نیابد و حتی نظر بر او نیندازد.

نقطه مقابل زن اثری، لکاته است. مهم‌ترین صفت او بی‌وفایی به همسر و داشتن روابط متعدد با مردان دیگر است. او از ابتدا پاکدامن نیست و در مقابل جسد مادر نزد راوی می‌آید. راوی به او عشق می‌ورزد و این عشق بر خلاف عشق معنوی که به زن اثری دارد، کاملاً جسمانی است: «تمام ذرات تنم تن او را لازم داشت.» (هدایت، همان: ۹۱)

از دیگر خصایص منفی لکاته، مکر و حيله، هوسبازی، بی‌رحمی و سلطه‌جویی است برخلاف سکون و تسلیم بودن زن اثری. «لکاته از آن جهت محکوم به مرگ می‌گردد که موجودی شهوتران و فاسد است.» (قربانی، ۱۳۷۲: ۱۵۱) «عشق او اصلاً با کثافت و مرگ توأم بود.» (همان: ۶۱)

شخصیت مثبت (ختنای متمایل به مثبت) دیگر داستان، مادر لکاته «عمه راوی» است: او راوی را بزرگ کرده و نقش مادری برایش ایفا کرده است، پس از نظر نویسنده خصیصه مثبت دیگر زن مادر خوب بودن و پرورش دادن فرزند است. نقطه مقابل شخصیت عمه، بوگام داسی «عمه واقعی راوی» است.

او زن رقاصه‌ای در معبد هند بوده است. عموی راوی نیز چون عاشق او می‌شود و به گفته راوی او را گول می‌زند، در این مورد بی‌وفایی بوگام داسی غیر اختیاری است، با وجود این، راوی او را نمی‌بخشد و برای نقش مادری او نیز ارزشی قائل نیست. او راوی را رها کرده است و یک بغلی جام زهرناک برایش به جا گذاشته است. بوگام داسی نیز به نوعی به همسرش خیانت کرده است، (با وجود آن که این خیانت غیراختیاری است). پس از نظر نویسنده خصیصه پاکدامنی بر هر چیز دیگر ارجحیت دارد. شخصیت دیگر رمان بوف کور، دایه است، او در میانه خوبی و بدی قرار دارد، در حال حاضر او تنها کسی است که بر راوی دل می‌سوزاند، اما راوی او را در شمار مادر به حساب

چون دایه در ازای گرفتن پول به راوی رسیدگی کرده است. از خصایص بدی که راوی برای شخصیت دایه شمرده است: خبر چینی، حسودی، بخل، خرافه پرستی و جهل و نادانی است. نویسنده از تفکر مذهبی دایه نیز مانند خصیصه‌ای منفی یاد کرده است: «دایه‌ام گاهی از معجزات انبیاء برایم صحبت می‌کرد، به خیال خودش مرا به این وسیله تسلیت بدهد. ولی من به فکر پست و حماقت او حسرت می‌بردم ...» (آل احمد، ۱۳۳۰: ۳۱)

هدایت صفات مادر خوب بودن، پاکدامنی، مهربانی، تسلیم بودن، انفعال و عدم اعتراض را از صفات نیک زنان می‌شمارد و صفات بی‌وفایی، مکر و حيله‌گری، هوسبازی، بی‌رحمی و سلطه‌جویی، خیانت، خبرچینی، حسودی، بخل، خرافه پرستی، جهل و نادانی، سرکشی و شور و حرارت غریزی زندگی را از صفات منفی به حساب می‌آورد.

نتیجه

«بوف کور» مهم‌ترین اثر هدایت نه مضمونی تاریخی دارد نه اجتماعی. هدایت نویسنده‌ی عصر برخورد ارزش‌های سنتی و تجدد است. او با آن که در اغلب آثارش به انتقاد از سنت‌ها می‌پردازد اما تجدد رضاخانی را نیز نمی‌پسندد او در آثارش به انتقاد از جامعه و سنت‌ها و خرافات می‌پردازد.

چهره زن در بوف کور مخدوش است. هدایت در این اثر، الگویی از زن ترسیم می‌کند، که تا سال‌های سال در آثار نویسندگان پس از او دیده می‌شود. الگویی لکاته-اثیری. هیچ یک از دو چهره‌ای که از زن در بوف کور ترسیم شده‌اند، واقعی نیستند بلکه تمثیلی و سمبلیک و نمادین هستند. لکاته، چهره‌ای منحنی و پست اما اجتماعی و مستقل دارد او برای خود تصمیم می‌گیرد. حاکم بر سرنوشت خویش است و زیر بار سخنان شوهر نمی‌رود.

زن اثیری سیمایی پاک، آسمانی و دست نیافتنی، صامت و منفعل است. یکی دیگر از مؤلفه‌های زنان در بوف کور سکوت و کم حرفی در سیر داستان است که لکاته تنها یک بار سخن می‌گوید و زن اثیری کاملاً ساکت است. و این می‌تواند نمادی از عدم آزادی بیان زنان و مقهوریت و مغلوبیت زن آن زمان جامعه باشد. خود راوی در ذهن خود

عاشق زنی است که تن به تقدیر بسپارد. اعتراضی نکند و کاملاً مقهور قدرت مرد باشد، شاید، پرداختن به عشق با برداشتی فرویدی از دید شخصیتی روان پریش و ناتوان از برقراری رابطه‌ی طبیعی با زنان، سبب می‌شود که هدایت نتواند چهره‌ی کاملی از زن ایرانی را ترسیم کند.

منابع و مأخذ

۱. آل احمد، جلال، (۱۳۳۰)، هدایت بوف کور، تهران: علم و زندگی.
۲. بهار، آیتا، (۱۳۸۲)، زندگی صادق هدایت، تهران: شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران.
۳. دهباشی، علی، (۱۳۸۰)، یاد صادق هدایت، تهران: ثالث.
۴. رحمانی خیابوی، صمد، (۱۳۸۲)، سیری در دنیای داستان و داستان نویسان، تبریز: همادز.
۵. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۱)، داستان یک روح، تهران: فردوسی.
۶. عادل زاده، پروانه، (۱۳۹۰)، بررسی جایگاه زن در مقایسه تطبیقی بوف کور و شازده احتجاب، فصل نامه ادبیات فارسی، سال ششم، شماره ۱۵، بهار و تابستان، ص ۸۹.
۷. قربانی، محمدرضا، (۱۳۷۲)، نقد و تفسیر آثار صادق هدایت، تهران: ژرف.
۸. میرصادقی، میمنت، (۱۳۷۹)، رمان‌های معاصر فارسی، تهران: نیلوفر.
۹. هدایت، صادق، (۱۳۴۸)، بوف کور، تهران: امیر کبیر، چ یازدهم.
۱۰. همایون کاتوزیان، محمدعلی، (۱۳۷۲)، صادق هدایت و مرگ نویسنده، تهران: مرکز.